



لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ

و به آنان که در راه خدا کشته می شوند، مرده نگوئید! بلکه آنان زنده اند، ولی شما نمی فهمید...

(بقره-۱۵۴)

# داستان خدا

نویسنده: محمد شعبی

۱۳۹۸

سرشناسه	: شعبي، محمد، ۱۳۷۲-
عنوان و نام بدیدآور	: داستان خدا/ نویسنده محمد شعبي؛ ویراستاری سمانه قاسمی.
مشخصات نشر	: تهران: فرهوش، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهري	: ۶۸ ص:؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۹۵-۸۸۴-۴
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
پادداشت	: کتابنامه: ص.۶۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	: خدا
موضوع	: God
موضوع	: مرگ
موضوع	: Death
موضوع	: شیطان
موضوع	: Devil
موضوع	: خواب
موضوع	: Sleep
رده بندی کنگره	: ۴/۲۱۷BP
رده بندی دیویی	: ۴۲/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۷۳۴۰۸۱۶

## کتاب نام کتاب : داستان خدا

مولف : محمد شعبي

ناظر فنی : سمانه قاسمی

ویراستاری و صفحه آرایی : سمانه قاسمی

طراح جلد : آرزو پاشا

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۴۹۵-۸۸۴-۴

شمارگان : ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول - پاییز ۱۳۹۹

چاپ و صحافی : هاشم محمودی

قیمت : ۳۵۰۰۰۰ ریال



کلیه حقوق چاپ و نشر مخصوص و محفوظ ناشر است

آدرس: میدان انقلاب - ضلع جنوب شرقی - ساختمان مترجمان - پلاک ۱۷ - طبقه ۱

انتشارات: ۰۹۱۰۷۸۹۲۷۴۷ - ۶۶۴۰۱۱۶۱ - دبیرخانه: ۶۶۹۱۱۷۲۶ - ۶۶۴۰۶۳۰۹

دورنگار: ۸۹۷۸۴۵۵۸ - www.farhoosh-pub.com

## فهرست

صفحه	عنوان
۶.....	مقدمه
۸.....	بخش اول : خدا چیست؟
۱۹.....	هستی یک مدار الکتریکی است
۲۷.....	بخش دوم: انسان
۴۱.....	بخش سوم : شیطان
۴۶.....	بخش چهارم : مرگ
۵۷.....	بخش پنجم: خواب
۶۳.....	کلام آخر
۶۸.....	منابع

## مقدمه

خدا کیست؟ این سوالی است که قرن‌ها بشر را برای پاسخ به آن به دنبال خود کشانده و تمام جنگ‌ها، قوانین، عشق‌ها، فداکاری‌ها و... بخاطر رسیدن و خشنود کردن او و یا حتی به دست خود او بوده است؛ این کتاب درباره خداست و پاسخ به ابهاماتی که من و شما را در طول سالیان به خود مشغول کرده است. در این کتاب سعی کرده‌ام تا پیش درآمدی از هرآنچه درباره خدا می‌دانم را برای شما بازگو کنم و در آخر نیز بدنبال آن هستم که بگویم خدا (این بزرگترین قدرت بی انتها) بسیار زیباتر از چیزهایی است که ما در ذهن داریم. خدا همان وجودی است که بدون اجازه او برگی از درخت نمی‌افتد و هیچ چیز بجز او وجود ندارد. اگر دوست دارید مطلبی بیاموزید کافیست بی طرفانه آنرا مطالعه کنید، شاید این کتاب حرفی برای گفتن داشته باشد! من در این کتاب سعی دارم به ساده‌ترین شکل ممکن و از تجربیاتی که در طول زندگی کسب کرده‌ام درباره خدا و مطالبی از این دست صحبت کنم. پس اگر می‌خواهید خدا را پیچیده درک کنید کتاب‌های بهتری در کتابخانه شما وجود دارد. در آخر می‌خواهم تشکر ویژه‌ای داشته باشم از همه

کتاب

عزیزانی که من را در نگارش این کتاب یاری رساندند، مخصوصاً  
همسر عزیزم که این کتاب را به او تقدیم می‌کنم.

اسفند

۱۳۹۸

## بخش اول : خدا چیست؟

واژه خدا تا سال‌ها در فرهنگ‌ها دارای معانی مختلفی بوده و شکل‌های مختلفی داشته اما یکتایی خدایی که امروز می‌شناسیم از نظر همه افراد یکسان بوده و مورد تایید همه است. مسئله اصلی این است که آیا در موجودات دیگر نیز حسی به نام درک خدا وجود دارد یا نه؟ این دغدغه هر فیلسوفی است تا وجود خدا را اثبات کند، اما با کمی موشکافی در بحث شناخت خدا متوجه این مهم خواهیم شد که قبل از رسیدن به خدا باید راه رسیدن به خدا را بررسی کنیم و این راه یعنی درک حسی به نام "حس عبادت خالق"؛ این حس می‌تواند هزاران بار در زندگی ماشینی امروز نیز اتفاق بیفتد، این حس می‌تواند مانند حس اشتیاق از بالا رفتن سود سهامتان در بازار بورس باشد و یا حتی مثل دیدن اولین قدم‌های کودک دل‌بندتان؛ تمام این حس‌ها مانند حس عبادت شیرین است و شما بدان احساس نیاز می‌کنید. حال اینکه این حس می‌تواند دلیل بیولوژیکی داشته باشد یا بخاطر هوش جمعی بوجود آمده باشد، یک سوال بی‌پاسخ است، زیرا از زمانی که ما شروع به شناخت خودمان کرده ایم این احساسات در ما وجود داشته است. این حس حتی



در حیوانات نیز وجود دارد، حسی که نام آنرا می‌توان "حسِ شکر گذاری" گذاشت. هر مخلوقی با انتخاب وظیفه‌ای خاص خلق شده است، این وظیفه مانند همان احساسات است؛ یک مثال ساده این است که چون ما سنگ را مخلوقی بی‌احساس و فاقد شعور تصور می‌کنیم، وظیفه آنرا درک نمی‌کنیم و مجبوریم کمی با واژه‌ها بازی کنیم تا حق مطلب را ادا کنیم. مخلوقی مانند سنگ وظایف خاصی دارد که به وقتش آنرا عرضه می‌کند، آگاهی از این وظیفه زمانی اتفاق می‌افتد که مخلوق در جایگاه و زمان مناسبی قرار بگیرد، با اینهمه می‌توان نتیجه گرفت که هیچ رویدادی در این عالم اتفاقی نبوده و هر ذره با نظم خاصی در حال انجام وظیفه‌ای که انتخاب کرده است، می‌باشد. بگذارید کمی بیشتر موضوع را برایتان شرح دهم، همین آبی که می‌نوشید گاهی وظیفه رفع تشنگی را دارد و گاهی خاموش کردن یک آتش و حتی گاهی در لباس یک قاتل، وظیفه غرق کردن انسان یا حیوانی را دارد. شما تا کنون غروب آفتاب دریا را دیده‌اید و از دیدن عظمت و آرامش آن لذت برده‌اید و از این همه زیبایی به شگفت آمده‌اید اما همان دریا در زمان مقرر تبدیل به سونامی عظیم می‌شود و ناگهان نظر مثبت شما تبدیل به تنفیری بی‌حد مرز خواهد شد و شما حاضر به قبول این واقعیت نخواهید بود که همین دریا زمانی دلیل آرامش شما و لحظه‌ای دیگر دلیل ترس شما شده است، پس

این نتیجه حاصل می شود که وقتی وظیفه یک مخلوق مشخص شود و زمان مقرر فرا برسد، مخلوق چاره ای جز پیروی ندارد و زمانی که از آن پیروی کرد، عمل او پیروی از معبود تلقی خواهد شد زیرا وظیفه اش را خالق برای او برگزیده است و اوست که از همه چیز آگاهی کامل دارد، پس باید در برابر فرمان او کاملا مطیع بود و راضی به رضای او بود<sup>۱</sup>. با شناخت وظایفی که خدا برای تک تک مخلوقات خود برگزیده است و در زمان مناسبش توقع عمل بدان را دارد، می توان به وجود خالقی عادل پی برد؛ خالقی که با نظمی باور نکردنی ابتدا و انتهای هر فعل را می داند و مفعولی در همان حد و اندازه را برای عمل به آن می گمارد<sup>۲</sup>. وجود هر مخلوق به مخلوق دیگری وابسته است که همه آنها از دانشی خاص برای یک هدف واحد تلاش می کنند که خالق آن دانش عظیم خداست.

هر ذره ای در عالم هستی دارای ادراک و شعور بوده و هوشمندانه با زبان ویژه ای خدای متعال را تسبیح می گوید (یعنی به وظیفه اش عمل می کند، که عمل بدان وظیفه همان تسبیح خداست)، همچنین آنها در ازای تک تک اتفاقاتی که در عالم روی می دهد از خودشان واکنش نشان می دهند. اگر تمام عالم را از بالا تماشا کنیم آنها مانند یک مجموعه واحد می بینیم، اما هرچه دقیق تر شویم درمی یابیم

<sup>۱</sup> برداشتی از ذکر لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم

<sup>۲</sup> قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۸۶

که این مجموعه به خودی خود به اجزای کوچک و کوچکتری تقسیم شده است و هیچ انتهایی وجود ندارد (زیرا معنای بی ابتدا و انتها یعنی اثبات دلیل وجود یک چیز، وجود همان چیز است) و ما برای محدود کردن و یافتن انتهایی در حد و اندازه درک خود مان، آنرا به کمک معادلات ریاضی محدود کرده ایم. ما باید بدانیم که در اصل، این مجموعه یک مجموعه بی انتهاست و همه اعضای آن به هم متصل بوده و برای یک هدف مشخص در تلاش اند. تحقیقات دانشمندان و پژوهشگران نیز ثابت کرده است که در میان موجودات عالم \_ حتی گیاهان نیز \_ شعور و ادراک وجود دارد، به گونه ای که با شنیدن موسیقی یا صدایی خاصی از خود واکنش نشان داده و یا قبل از وقوع بلایای طبیعی می توانند تغییراتی را در ظاهر خود ایجاد کنند که با مشاهده آن ها می توان از قریب الوقوع بودن آن اتفاقی خاص، آگاهی لازم را پیدا کرد. ابعاد معنوی و عرفانی انسان که ما بدان فطرت نیز می گوئیم از ابتدای تکامل همراهش بوده و هر لحظه او را به صلیب کشیده تا از میان راه خوب و بد یکی را برگزیند و این انتخاب به کمک تفاوت اقلیمی و عادات منطقه ای یک قوم تبدیل به رسوم آن قوم می شود و به همین دلیل است که از زمانی که انسان اهمیت بقا را درک کرده خود را نیازمند آغازگری دانسته است. خدا همان آغازگر رسوم و همان قدرت بی انتهای اقوام است. اما نگاه زیباتر این است که خدا زیباترین نیروی جهان و تنها قادر

هستی است و یک موجود نیست، بلکه یک وجود است و همیشه بوده و هست و خواهد بود. بشر با تعریف یک واحد اندازه گیری به نام زمان- مکان ، عالم را بسیار کوچک و برای خود قابل درک کرده است. زمان- مکان ذهن ما را محدود می کند و قدرت درک بسیاری از حقایق را از ما می گیرد (این بدان معناست که همین فکری که بشر بدان می بالد و قوانین را به کمک آن وضع می کند نیز از آن خداست و بی اراده او به قوه فکریه ما نمی رسد). زمان- مکان عاملی است که نمی گذارد شما به این ادراک برسید که آینده و گذشته و تمام دنیا های مادی و معنوی به موازات هم و در یک زمان در حال سپری شدن هستند و شما در همه آنها حیات و ممات دارید.

نظریه بیگ بنگ می گوید جهان ما و دیگر جهان ها از یک انفجار بزرگ خلق شده اند، سپس دنیا شروع به انبساط کرده و هرچه زمان می گذرد این اتفاق با سرعت بیشتری اتفاق می افتد و در آخر همه جهان ها به مقصد پایانی خواهند رسید و دست از انبساط برداشته و همه چیز سرد و بی حرکت خواهد شد، حتی همین خورشید زندگی بخش جهان ما نیز روزی خاموش خواهد شد و قطعاً آن روز پایان زمان- مکان است.... اما اگر واقعا اینطور باشد شما یک تناقض در دین و علم را تجربه خواهید کرد که شما را به شک می اندازد و این مسئله با منطق شما جور در نخواهد آمد. شما اکنون با یکی از نظریات مهم علمی درباره

خلقت آشنا شده اید ما بگذارید تا با نگاهی موشکافانه تر به خلقت از نگاه ادیان بپردازیم، که به ظاهر با خلقت از نگاه علمی تفاوت بسیاری دارد و در آن می‌گوید: " ما زمین و آسمان‌ها و هرچه در آن است را در شش روز خلق کرده ایم" <sup>۲</sup>. شش روز از کجا آمده و این مدت زمان با چه واحد اندازه گیری ای محاسبه شده است؟ بسیاری از علما و عرفا متفق القول می‌گویند شش روز شما با شش روز خدا متفاوت است، و عده ای دیگر نیز نظرشان در این رابطه چنین است که شش روز داستان ما در اصل شش روز زمینی نبوده و خدا فقط در یک لحظه اراده کرده و خواسته، او گفته " کُنْ فَيَكُونُ" <sup>۴</sup> یعنی "باش پس می‌شود" و این خود جای بحث و گفتگوی بسیاری دارد که در این کتاب مجالی برای چنین بحث‌هایی وجود ندارد، بحث دیگری شبیه به همین مسئله در بین علما صحت دارد که می‌گوید در عالم معنا حتی مخلوق هم نیاز به تفکر و صرف انرژی برای انجام کاری ندارد و وقتی می‌خواهد، می‌شود. در ابعاد مکانی دیگری معادلات پیچیده دیگری نیز به کار می‌آید و هر لحظه هرچه بخواهید می‌شود و هر کجا بخواهید آنجا هستید و این‌ها همگی بیانگر رازی است که عدم تطابق قوانین محدود کننده ذهنی و مادی برای خالق را اثبات می‌کند. با همه این حرف‌ها و نظرات

<sup>۲</sup>قرآن کریم، سوره الاعراف آیه ۵۴

<sup>۴</sup>قرآن کریم، سوره بقره آیه ۱۱۷

می‌توان نتیجه گرفت که خدا قرار نبوده مثل یک سـفالگر بنشیند پشت میز و شروع به ساخت عالم کند، ما با قاعده زمان-مکان محدوده این کُن فَ یَکون را کوچک و کوچک تر کرده ایم تا دنیایی داشته باشیم قابل فهم و قابل درک برای بشرِ محدودِ زمینی تا توان تحمل در چنین محدوده ای را داشته باشد. مهم نیست شش روز داستان ما، شش روز واقعی باشد یا تصویری از شش روز در قوانین محدود این دنیا، مهم این است که در عالم معنا زمان و مکان اهمیتی ندارد، شما در عین حال که آینده را می بینید، گذشته را نیز مثل یک فیلم در پی یکدیگر می بینید، در عین حال که اینجا ایستاده اید در یک جای دیگر نیز حضور دارید و این یعنی همه چیز در یک بُعد دیگر متفاوت است و با تعاریف معمول در دنیای امروز ما دیگر به کار نمی آید. برای انسان اولیه شب و روز نقطه آغاز و پایان بوده و این مهم رفته رفته ما را از تعقل در باره حقیقت امر واداشته و همین قوه عقل رفته رفته توان درک چیزهایی را پیدا کرده که ابزارگونه هستند و فقط برای رفع نیاز ما ساخته می شوند، در اصل ما مهندسان در بند زمان-مکان هستیم تا ابزاری در حد و اندازه پرچین کوچکمان بسازیم و نه ابزاری برای رها کردن پرچین و عبور از مرز محدودیت ها. اگر وجه زمان را از معادلاتمان حذف کنیم درک خواهیم کرد که تمام آنچه که این دنیا و تمام دنیا های ناشناخته دیگر را ساخته است، جملگی در

یک لحظه اتفاق افتاده و گذشته و حال و آینده، همه در یک لحظه اتفاق افتاده و تمام شده است. درک این موضوع برای عقل محدود بشر امروزی بسیار دشوار است، زیرا او به دنبال محدود کردن است و نه رها کردن و رسیدن، اما برای عرفای گذشته اصلا غیر واقعی و ناباورانه نبوده است و کارهایی را انجام می داند که از نگاه انسان امروز خارج از درک و عمل است. من سعی دارم این مطالب را به گونه ای مطرح کنم که شما با جمله ی "پس چقدر دنیا پوچ است" مواجه نشوید. شما می توانید باور داشته باشید این مکانیزمی که برایتان شرح دادم اصلا پوچ نبوده و می توانیم تصور کنیم که این "یک لحظه" که خیلی درباره اش صحبت کردیم مثل یک فیلم روی دور کند گذاشته شده و ما نامش را به "زندگی" تغییر داده ایم. زندگی مثل یک فیلم، دور آهسته دارد و همه چیز با آرامش، فریم به فریم در طول عمر از جلوی دیدگان ما عبور می کند. بخاطر همین است که هر چقدر پیش می رویم، ما ابزار پیچیده تر خلق می کنیم اما باز هم در میان همین ماشین آلات و کشفیات باز هم احساس گم شدگی می کنیم و به دنبال حقیقت می گردیم، در صورتی که حقیقت انتخاب عاشق بودن یا نبودن است. انتخاب نادرست مثل یک باتلاقی است که هر چه بیشتر در آن دست و پا می زنید بیشتر در آن فرو می روید. نکته اصلی این است که اول باید رها کنی تا آنچه می خواهی را به تو بدهند و این مهم

ترین قانون بازی عالم است. یک عمر تلاش فقط به یک چشم بر هم زدنی دود می شود و شما می بینید که همه چیز مثل یک دود به باد می رود اما این خود ما هستیم که تصمیم گرفتیم، هر انتخابی که می کنیم، حاصل انتخابی است که در آغاز خلقت در عالم سلام کرده ایم و همه را یکجا در همان لحظه به ما داده اند اما ما در زمین آنرا فریم به فریم آهسته می بینیم؛ پس طمع برای کسب قدرت و مال بی فایده است چون همه پوچ است و حقیقت جای دیگری است. هرکس این مطلب را درک کرد پیروز میدان شد و هر که نفهمید باخت. پول و ثروت و جایگاه و قدرت همه مخلوقاتی هستند که به انسان داده شده اند تا از طریق آن، مسیر را برای خود و دیگر مخلوقات هموار کند و به کمک آن سریعتر و راحت تر به خالق نزدیک شود. درست مثل پروانه ای که به دور نور شمع (معشوق) می گردد تا خود را در نور بسوزاند؛ پروانه دیگران را نیز با خود غرق در نور (حقیقت) می کند و انسان همان پروانه عاشق است و خدا همان معشوق، سوختن نیز نمادی از وصال عاشقانه عاشق به معشوق. بسیاری از مردم در این تفکر واهی غرق شده اند که اگر بجای کمک به یک نابینا برای رد شدن از خیابان به او کمک نمی کردند کار درست را انجام نداده بودند و این کار آن ها به منزله ی انجام یک فعل نادرست بوده است که این کار نیز خلاف خواست خدای متعال است، این یک تفکر نهادینه شده در ما است که می گوید نیکی



کردن تنها صفت خداست؛ اما این یک تناقض در کامل بودن خداست و با تمام تعاریف ما در این چند پاراگراف متفاوت است، بحث ما درباره جهان شمول بودن خداست و نمی خواهیم او را محدود به یک یا چند دسته کنیم. ما باید به این باور برسیم که همه از خداییم و مقصد ما نیز خداست. "انا لله و انا الیه راجعون"<sup>۵</sup> کامل ترین و زیباترین کلام عالم است و شهادت می دهد که همه چیز از خدا و برای خداست و این خدا، زیباترین وجود عالم است و او است که معنا و مفهوم زیبایی ها است. این زیبایی یک معنای بی حد و مرز است و با زیبایی ای که از نگاه من و شما معیار اندازه گیری مختلفی دارد، متفاوت است. این زیبایی برای تمام هستی یک تعریف واحد دارد (زیرا فطری است)، خوبی و بدی هر دو مخلوق خدا هستند و این ها صفاتی هستند که ما برای درک بهتر نتیجه عملکردمان روی اعمال خود و دیگران می گذاریم. درست مثل تعریف شب و روز و اگر آنرا را از دایره لغاتمان حذف کنیم، آیا باز هم می توانیم بگوییم کار خوب و بد دقیقاً چیست؟ زیبایی خدا کم و زیاد نمی شود و قابل اندازه گیری هم نیست تا بتوانیم با یک سنگ محک حد و مرزی برای آن تعریف کرد، زیبایی خدا یک اصل انکارناپذیر است و باید به آن باور داشت. کودکی را تصور کنید که در

<sup>۵</sup> قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۵۶

محفل دزدان و نابکاران پرورش یافته است، اگر تن به انجام کارهای زشت ندهد، باید صفت خوب بودن را به او داد یا بد بودن را؟ خوب و بد تعریفی است که از نظر جامعه بدکاران و جامعه اندیشمندان و فرهیختگان باهم متفاوت است، یعنی کار خوب یک گروه کار بد دیگری است و کار بد دیگری کار خوب آنها است، همه چیز در این عالم نسبی است و برداشت ما خوب و بد بودن را تعریف می کند. این نکته بسیار عجیب است و کار خوب و بد در دنیای ما یک چیز نسبی است و نسبت به عرف جامعه و هدف قبیله ما قابل تغییر است و بسته به جهت نگاه ما تغییر می کند، حتی زمان هم روی آن تاثیرگذار است پس تمام تعاریف ما می تواند یک سنجش غیر قابل اعتماد باشد؛ اما زمانی که این صفتها را از نگاه خالق ببینیم در می یابیم که ما نباید برای خدا تعیین و تکلیف کنیم و بجای او تصمیم بگیریم، اگر خدا خود خالق همه اینها است، ما چرا این صفتها را بروی دیگران می گذاریم و آنها را قضاوت می کنیم. از نظر من و خیلی ها که مثل من فکر می کنند خدا زیباست و هر چیز که خلق کرده نیز زیباست.

<sup>۱</sup> برداشتی از صحبت های شکسپیر که می گوید:

(There is nothing either good or bad, but thinkings makes it so)

## هستی یک مدار الکتریکی است

این پاراگراف برای درک بهتر هستی است و اصلا هدف ما این نیست که دنیا را به شکل یک ماتریکس نشان دهیم. بیاییم تمام هستی را یک مدار الکتریکی فرض کنیم که از اجزای مختلفی تشکیل شده است، مثلا تعداد زیادی سیم پیچ، لامپ، منبع تغذیه و یک کلید روشن و خاموش. حال تصور کنید که تولد شما به معنای زدن کلید و روشن شدن مدار (ورود برق به سیم پیچها) باشد؛ این جریان برق همانند عمر و زندگی شماست و سیمها در اندازهها و انواع مختلف به معنای راههایی است که در زندگی می توانید انتخاب کنید، مثلا یکی از طلا، یکی از جنس مس، یکی از برنج و... این شما هستید که به کمک قوه **انتخاب** تصمیم می گیرید که جریان برق را از کدام یک از این مسیرها به لامپ برسانید. نور این چراغ، در حقیقت روشن کننده حقیقت وجود خداست؛ اگر خدا را به عنوان خالق همه چیز باور کنیم، می دانیم تمام این ساز و کار را خالق خلق کرده و خداست که می داند شما کدام سیم را انتخاب می کنید و هر سیمی را هم که انتخاب کنید فارغ از اینکه طلا باشد یا حتی سیم نارسانا، در آخر چه اتفاقی قرار است بیفتد (زیرا سرآغاز همان پایان است و نتیجه یکی است). این نقشه راه و قوه انتخاب مسیر عبور برق در سیمها به معنای آزادی انتخاب انسان است. تصمیم ها و انتخاب

های خوب و درست ما که در مسیر نور باشد به معنای انتخاب سیم های طلا<sup>(رسانا)</sup> و تولید نور بیشتر است، و تصمیمات نادرست و دور از مسیر خدا مثل انتخاب سیم های نارسانا یا کم رسانا است که نتیجه مطلوب را به ما نخواهد داد، درست مثل زندگی که نتیجه همان قضای الهی است اما اینکه ما چه مسیری را برای رسیدن به آن انتخاب کنیم متفاوت است. لازم به ذکر است که نور در اینجا به معنای حقیقت و بینش ما نسبت به هستی و خالق است و این نور همچنین می تواند مسیر را برای دیگر مخلوقات روشن کند.

داستان عاشورا شاید در چند دیالوگ ساده خلاصه شود اما تک تک این کلمات دنیایی است و جای بحث دارد و من قادر به حل‌جی تمام این معانی نیستم، زیرا این دیالوگ‌ها از عالم سلام و از جنس معنا هستند و ما تنها می‌توانیم ظاهر آنها را درک کنیم. وقتی کسی به شما بگوید مرگ را همچون عسل شیرین می‌بینم، اوج شکوه را دارد به رخ من و شما می‌کشد اما باز خورد من و شما که زنجیر تعاریف ابتدایی خودمان هستیم دو برداشت بیشتر نخواهیم داشت، اول اینکه بدگمان می‌شویم \_ زیرا این ما ساده‌ترین کار است \_ فکر می‌کنیم او را شستشوی مغزی داده‌اند و مگر می‌شود انسانی به استقبال مرگ برود؟ و بعد اگر خیلی انسان فرهیخته‌ای باشیم کمی موشکافانه‌تر به قضیه نگاه می‌کنیم و آن این است که او در پس کلامش چیز دیگری گفته و خواسته‌اش مقتول شدن نیست بلکه کلام او بیانگر پوچی عالم مادی و خبر از پیروزی‌ای فراتر از تصور ماست، جان ما تنها هدیه‌ایست که فقط برای ماست و گذشتن از آن اوج بخشندگی است و شهادت تنها مسیر مستقیم به سمت نور است؛ و مرگ واقعا از عسل شیرین‌تر است. اگر زمانی که پرسیدند درباره‌اش جان گذشتن چه چیزی برای گفتن داری و جواب دادی که هیچ چیز جز عشق ندیدم، آن زمان است که به معنای واقعی بخشش و آزادی رسیده‌ای و پرده‌های عالم غیب را درهم دریده‌ای. مرگ پایان

نیست، بلکه شروعی دیگر است. کسی که معنا را یافته باشد دیگر نه کینه ای به دل می‌گیرد و نه طمع جمع کردن دارد، بلکه می‌بخشد تا بدست بیاورد. اینکه دلیل تمام این فقرها و تنگ دستی‌ها، جنگ‌ها و خونریزی‌ها چیست تنها یک دلیل واضح است و آن "تعالُد" است. همه انسان‌ها قبل از خواندن واقعه عاشورا باید زندگی افرادی را بخوانند که باعث آغاز این اتفاق تاریخی شده‌اند و دریابند پیشینه و اصل و نسبشان چه بوده، دلایل محکمه‌پسندشان برای چنین واقعه‌ای چه بوده و چگونه این داستان به این نقطه می‌رسد که برای جهانیان بعد از چندین سال هنوز جای بحث و نظر دارد، مگر می‌شود اتفاقی مهم نباشد و این همه سال موافق و مخالفانی پیدا کند، اصلاً اگر مسئله‌ای مهم نباشد، موافق و مخالفی پیدا نمی‌کند. واقعه عاشورا و شبیه به چنین داستان‌هایی در طول تاریخ بسیار تکرار شده است و می‌توان بر اساس عقاید مسیحیت واقعه مصلوب شدن عیسی بن مریم را برای مثال انتخاب کرد؛ اگر خوب مسیح را بشناسیم او نیز حتی کینه انسان‌هایی که او را مصلوب کردند را ندارد بلکه آن‌ها را بخشیده و برای آمرزش آنها دعا هم کرده است زیرا او نیز از نور بوده و به نور رسیده است و دیگران را هم می‌خواهد به نور برساند. داستان این نیست که دنیا را رها کنیم و به گوشه‌ای رفته و زهد پیشه

کند، بلکه قانون بازی دنیا این چنین است که تا می‌توانی باید جانانه بازی کنی و هدف ما هم از آفرینش همین انجام وظیفه است و برای توجیح این مسئله باید با تعریف قانده علیت آشنا باشید. عیسی بن مریم می‌گوید دنیا مثل یک پل است، باید از آن گذر کرد تا به مقصد برسیم.<sup>۷</sup> یکی دیگر از داستان‌های مشابه و قابل تامل، داستان قربانی کردن یا قربانی شدن است، اینکه این رسم از کجا آمده را باید در کتاب‌های دیگر به دنبالش بگردید اما زیبایی داستان زمانی پدیدار می‌شود که کسی حاضر به گذشت می‌شود، یعنی تصمیم می‌گیرد که رها کند. مهمترین گذشتن، گذشتن از جان است که بسیار سخت است و مرد میدان می‌خواهد. هیچ‌کس از سان عاقلی دوست ندارد خودکشی کند اما تسلیم شدن در برابر دستور قربانی شدن متفاوت است زیرا این نوع مرگ نوعی رهایی است که با اراده شخصی اتفاق می‌افتد. ابراهیم نبی آنقدر در معنا قوطه‌ور بود که ابتدا از جان خود گذشته بود، اما برای ابراهیم شدن نیاز به آزمونی بزرگتر داشت و باید انتخابی می‌کرد که نهایت خلوص سیم پیچ‌های طلایش را نشان دهد و نور در نور شود. آن آزمون رهایی از عزیزتر از جان بود! شما اگر به سنگدل‌ترین فرد دنیا هم باشید باز اگر بگویند از جان خود عزیزتر چیزی را سراغ

<sup>۷</sup> "الدنيا قنطرة فاعبروها ولا تعمروها"، کتاب الامالی، شیخ مفید، ص ۴۳

دارید؟ جملگی خواهید گفت از جان فرزند، عزیزتر نمی شناسم. این فرزند همان مخلوقی است که از جان ما شکل گرفته و پا به دنیا گذاشته، پس گذشتن از آن بسیار سخت است چه برسد که به دست خود ما این اتفاق بیفتد. مشابه این داستان در طول تاریخ چندین بار تکرار شده است داستان معروف یعقوب نبی و یوسف نبی، داستان فرعون و مرگ پسرش در زمان موسی نبی و مثال هایی از این دست که با مرگ عزیزی مسیر اتفاقات تاریخ تغییر می کند، پس می توان نتیجه گرفت سخت ترین آزمون برای رسیدن به نور واقعی همین است. حالا که با راه و رسم بازی روزگار آشنا شدید، متوجه می شوید که معنای جمله ی "برگی از درخت نمی افتد مگر به فرمان خدا" چیست. مشکل عدم توجه به زیبایی در پشت پرده هر پیش آمدی قطعا به دلیل عدم تکامل در نگاه و درک ماست. وقتی درباره این مطلب صحبت می کنیم، منظورم این است که مخلوقات آفریده می شوند تا انتخاب کنند و بسیاری از آنها نیز در این راه به بهترین شکل به وظیفه شان عمل می کنند و با این انتخاب ها نیز در آخر به نور می رسند اما نباید فراموش کرد که آنها در مسیرشان راه های زیادی را می توانستند انتخاب کنند اما از نورهای دیگران استفاده کردند تا به نور برسند. اگر می بینید کسی انتخاب می کند از جانش بگذرد، آن حماقت نیست، بلکه



انتخابِ راه درست است و ما برای درک این جمله خیلی نا پخته هستیم. در ادامه همین کتاب درباره شیطان هم صحبت خواهیم کرد، اما تا آن زمان باید بیشتر به این نکته توجه کنیم که خدا یک موجود نیست، بلکه یک وجود است و باید بدانید که خدا یک حقیقت انکار ناپذیر است. خدا جایی برای نشستن یا دهانی برای تکلم ندارد. این جمله از علی بن ابی طالب امام اول شیعیان است که می‌گوید: "من چیزی را ندیم، مگر که قبل آن چیز خدا را دیدم، و بعد از آن چیز خدا را دیدم و در آن خدا را دیدم"<sup>۸</sup>. این خود گواه همه صحبت‌های ماست، هرچیز که تکان می‌خورد، اسیتاده یا در حال استراحت، کشته می‌شود یا می‌کشد و یا حتی می‌زاید همه در حال انجام وظیفه اند و جملگی جلوه‌ای از وجود حق هستند که ما قادر به دیدن آن حقیقت با چشم سر نیستیم؛ هر اتفاق و عملی در عالم، مخلوق همین خدایی است که معرفی کرده ایم و کسی کشته نمی‌شود، کسی زنده نمی‌ماند، کسی متولد نمی‌شود و کسی چیزی کشف نمی‌کند مگر در دایره اختیاراتی که حق به شکل‌های مختلف به او هدیه داده است. حال با این سوال‌ها روبرو هستیم، انسان چیست؟ انسان برای چه کاری خلق شده است؟ حقیقت وجود دنیا و انسان چیست؟! پاسخ تمام این سوال‌ها در فصل آینده

<sup>۸</sup> کتاب کلمات مکنونه نوشته آیت الله فیض (ره) صفحه ۳

آمده و به شما کمک می‌کند تا خود را بهتر بشناسید (زیرا آغاز خدا شناسی با خود شناسی است). از سان تصویرری است از جلوه حق، البته تصویرری در آئینه، خدا خود حقیقت است اما ما تصویرری از اویم که با اینکه نمایانگر او هستیم اما با حقیقت او فاصله بسیار داریم زیرا خودا به خودی خود یک حقیقت بی مثال است. خدا نور است<sup>۹</sup> و دنیا باریکه‌ای از آن نور که روشن‌گر حقیقت است؛ نور زمانی که با شد می‌توان همه چیز را دید اما زمانی که نباشد ما توان دیدن نداریم، نگاهی دیگر این است که ما از دیدن منع شده ایم. آیا می‌توان نتیجه گرفت که تاریکی به معنای عدم وجود نور است؟ جواب من این است که تاریکی یعنی نور نمی‌خواهد که شما ببینید. درک این جملات کمی سخت است اما باید از زاویه‌ای دیگر نگاه کرد، نگاهی که می‌گوید همه مخلوقات دارای شعور و وظیفه‌ای خاص هستند.

---

<sup>۹</sup> تشبیه معقول به محسوس

## بخش دوم: انسان

بحث درباره انسان را از یک شعر شروع می‌کنم: "من ملک بودم و فردوس برین جایم بود، آدم آورد در این دیر خراب آبادم"<sup>۱۰</sup> این شعری است که بسیار جای فکر کردن دارد. ما به عنوان انسان در این جهان هستیم اما شاید چیزهای دیگری را نیز با خود به این دنیا آورده باشیم؟ آیا ما واقعا یک انسان کامل هستیم و یا فکر می‌کنیم موجودی مجرد از بقیه مخلوقاتیم؟ آیا ما مثل کامپیوترها که دارای یک نرم افزار و یک سخت افزار هستند ما نیز شامل یک بخش جسمانی و یک بخش روحانی هستیم؟ سوال اصلی اینجاست، ما چه هستیم؟

این جهان از میلیاردها جزء کوچک و بزرگ تشکیل شده است که هر کدام از آنها با نظمی اعجاب انگیز و هوشمندانه، با شعوری مثال زدنی در کنار یکدیگر، دنیای ما را می‌سازند. همانطور که در بخش قبل تو ضیح دادم همه چیز در یک لحظه خلق شده و در همان لحظه پایان یافته است؛ همه این‌ها نیاز به وجود دلیلی موجه دارد که ما آنرا خدا می‌نامیم. این خدا تمام دنیا‌های مادی و غیر مادی را به همراه تمام چیزهایی که

---

<sup>۱۰</sup> غزلیات حافظ: غزل شماره ۳۱۷

در آن ها وجود دارد، از ابتدا تا انتهایش را یکجا خلق نموده است و بساطش را خودش جمع نموده است، اما این تمام ماجرا نیست، این فقط ابتدا و انتها بود اما انتخاب مسیر برای شروع هر یک از آغازها و رسیدن به هر یک از پایانها به انتخاب خود ماست. همه این دنیا های مادی و غیر مادی به موازات هم وجود دارند و وجود خواهند داشت؛ اما انسان قادر به درک این حجم از مفاهیم عمیق و پیچیده نیست و سعی در پیچیده تر کردن ماجرا دارد، حقیقت زمان-مکان پیچیدگی فهم ما را از تمام عوامل بیشتر می کند؛ زیرا ما در حال زندگی در گذشته و آینده، و در این دنیا و آن دنیا نیز هستیم. قطعاً بیشتر شما اولین قسمت از فیلم ماتریکس<sup>۱۱</sup> و یا سریال آلمانی دارک<sup>۱۲</sup> را دیده اید. آنها در یک لحظه در هر دو جهان حضور داشتند و نه تنها مقید به حضور در یک عالم نبودند بلکه در زمان های مختلف نیز گذر می کردند. این مثالها برای این است که درک بهتری نسبت به مسائل داشته باشید و دلیلی برای تایید یا رد این نوع موضوعات نیست.

با توجه به توضیح مجموعه بودن اجزای عالم، شاید برای شما هم جالب باشد که بدانید یک ذره از چه اجزایی تشکیل شده

<sup>۱۱</sup> فیلم ماتریکس به نویسندگی و کارگردانی واچوفسکی ها در سال ۱۹۹۹.

<sup>۱۲</sup> سریال تاریکی (دارک) محصول سال ۲۰۱۷ و ساخت کشور آلمان است که به کارگردانی و نویسندگی باران بو اودار و یانتیه فریز می باشد و از شبکه نتفلیکس پخش گردید.

است؟ وقتی شما آب را به عنوان یک جزء مجرد می‌بینید در اصل آن آب خود متشکل از مجموعه ای از مولکول های آب است. اگر از زاویه ای دیگر به آن نگاه کنید چیز دیگری خواهید دید، آب از یک جزء کوچکتر به نام مولکول تشکیل شده و مولکول نیز شامل یک جزء کوچکتر به نام اتم است. اگر به درون اتم نگاه کنید ابر الکترونیکی که درون آن از اجزای مختلفی چون الکترون، پروتون و نوترون تشکیل شده است؛ پروتون و نوترون از اجزایی به نام امگا-سی باریون ساخته می شود و آن نیز از ذره ای به نام کوآرک تشکیل شده است که خود آن از اجزایی به نام چارم و استرینج هستند و حتی با این همه ریز بینی هم باز به انتها نرسیده ایم و همین ذرات نیز از ذراتی به نام آپ (بالا) و داون (پایین) تشکیل شده اند (که بشر فقط تا اینجا جلو آمده و معلوم نیست این تجزیه تا کجا ادامه خواهد داشت، اما می دانیم حتی اگر بخواهیم کل عالم را هم در یک نقطه جمع کنیم باز هم انتها و ابتدایی برای آن نمی یابیم) و همینطور الی آخر...<sup>۱۳</sup>. این تمام چیزهایی است که بشر برای شناخت دنیای پیرامون خود تا به امروز کشف کرده است و بیانگر این مسئله است که ما در یک هزار توی تو در تو قرار داریم و همه آنها نیز در هزار تویی دیگر قرار دارند؛ خالق تمام

<sup>۱۳</sup>سایت خبرگزاری دانشجویان ایران "ایسنا"، دسته بندی علم و فناوری جهان، بتاريخ ۱۳۹۶/۱/۱ ساعت ۱۱،۵۱ با کد ۹۶۰۱۰۱۰۰۰۹۱

این چرخه کسی نیست جز خدا و همه این مجموعه را باهم خدا می‌نامیم! حال باید این را نیز بدانیم که من و شما تنها دارای یک جزء مجرد هستیم که به آن "انسان" می‌گویند. تا کنون برای شناخت انسان باید به روح مراجعه می‌کردیم، روح همان ۲۱ گرم<sup>۴</sup> معروف است. نتیجه‌گیری درباره آنکه این ۲۱ گرم چیست هنوز زود است اما بهتر است ادامه این مطالب را برای رسیدن به چیستی انسان مطالعه نمایید. عجیب است که آدم‌ها خود را به عنوان محور همه اجزای این عالم در نظر می‌گیرفته و در تلاش بوده است خود را به عنوان یک موجود واحد معرفی کند در صورتی که آدم خود متشکل از اجزای مختلفی است و فقط انسان (روح) است که مجرد از بقیه به حیات خود ادامه می‌دهد. لازم است توضیح دهم که هر آنچه که می‌بینید آن چیزی نیست که واقعا می‌بینید! یعنی شما فقط چیزی را می‌بینید که باید ببینید. چشم شما از اجزای بسیار پیچیده و هوشمندی تشکیل شده است و همه این اجزا نیز دارای اجزای فوق‌العاده پیچیده تر و هوشمندتری هستند و همه این اجزا روزانه (به صورت از قبل تعریف شده‌ای) کارهایی را غیر ارادی (بدون اینکه حتی از شما اجازه بگیرند) انجام می‌دهند. باید شک کنیم که بخشی از کارهای ما ارادی است اما باید مطمئن

<sup>۴</sup> برگرفته از تلاش‌های علمی دونکان مک دوگال ۱۹۰۷

باشیم که رفتار فیزیکی ما (یعنی آن چیزی که به آدم بودن ما به عنوان یکی از مخلوقات با این شکل ظاهری اشاره دارد) غیرارادی است و بدن، مجرد از روح انسانی در حال حیات و ملمات است؛ این یعنی قلب شما اگر بخواید می‌زند و اگر نخواهد نمی‌زند! و شما هیچ کنترلی بروی قلب خودتان نخواهید داشت. شما قطعاً چیزی جز فکرتان نیستید. طبق گفته برخی محققان و بزرگان، این فکر، "روح" نامیده می‌شود. جسم ما همچون کوزه و روح ما ندای درونی آن است<sup>۱۵</sup>. تمام کارها و تصورات شما از همان نقطه شروع شده و در همان نقطه خاتمه می‌یابد؛ درست مثل دایره ای که هم می‌تواند از صفر شروع شود و هم از ۳۶۰؛ این بستگی به نوع دیدگاه شما دارد که از کدام جهت به مسئله نگاه کنید. بقیه اجزای وجودی شما، به شما امانت داده شده است تا بتوانید به کمک آن‌ها، راحت‌تر به وظایف خود در این دنیای فانی رسیدگی کنید. تک تک شما چیزی نیستید جز افکارتان، و هرآنچه که می‌بینید و حس می‌کنید چیزی نیست جز بازخورد افکارتان. روح نیز در حال انجام وظایفی است که خدا به او محول کرده است و خدا نیز با در نظر گرفتن توانش از او انتظار انجام وظیفه دارد، زیرا او عادل مطلق است. هر فکری که به ذهن شما می‌رسد، دستوراتی از

<sup>۱۵</sup> اشاره به رباعی ۱۹ شیخ بهایی که می‌گوید: "از کوزه همان برون تراود که در اوست"

طرف خداست که به این شکل در شما نهاده می شود؛ و "هر چیز که به ذهن بشر برسد قطعاً ساخته خواهد شد. حتی عجیب ترین آنها؛ که اگر قرار به ساخت آن نبود اصلاً به ذهن شما خطور نمی کرد". بدن شما مجموعه ای از مخلوقات خداست که به شکل خاصی (مرد و زن) خلق شده است تا بتواند به کمک آن وظایف انسان بودنش را به درستی انجام دهد. این حقیقت وجود انسان، با این شمایل، در این عالم است. حال اینکه چرا کسی نابینا به دنیا آمده یا چرا کسی در ۴۰ سالگی برق را مسخر می کند و یا اینکه چرا کسی ۷۰ سال در سخت ترین حالت مادی (مثل فقر و بیماری) زندگی می کند و یا اینکه چرا کسی بیمار می شود، تدبیر و حکمتی دارد که درک آن در توان انسان نیست، اما ما می دانیم که همیشه، همه چیز در تعادل است و هر معلول عامل علتی و هر علتی عامل معلولی است. ما با همه سختی ها باید در مسیر طلایی و رسیدن و رساندن دیگران به سوی نور قدم برداریم. ما در اصل مالک بدنمان نیستیم که بخواهیم برایش تصمیم بگیریم یا به او فرمان بدهیم و یا حتی به دلیل از دست دادنش از خالق و مالکش شکایت کنیم، ما فقط باید امانت داران خوبی باشیم و هر لحظه شاکر حضورمان در این عالم باشیم، زیرا می توانستیم همین فرصت کوتاه را هم از دست بدهیم. اینکه چرا گوسفند متولد میشود تا علف بخورد، تولید مثل کند، ذبح شود و ما از گوشت او استفاده



کنیم، حقیقتی دارد که از درک ما خارج است؛ ما فقط مسیره‌ها را انتخاب کنیم تا چطور بخوریم و چه چیز را بخوریم. اما اینکه نیاز بدن ما چیست و به چه چیزهایی نیاز دارد را خود بدن به ما هشدارهایش را می‌دهد و ابراز نیاز می‌کند. سال‌ها قبل آموزه‌هایی به ما نازل شده بود که می‌گفت "اعضای بدن شما به سخن در می‌آیند و می‌گویند که چرا با من چنین کردی"<sup>۱۶</sup> که این گواه این است که هر کدام از اعضای شما (به عنوان مخلوقی مجرد) در مورد بودنش بر روی بدن شما و انتخاب وظیفه‌اش آزادانه انتخاب کرده اما این انسان است که در انجام وظیفه‌اش مداخله ایجاد کرده و چون فکر می‌کرده همه چیز مسخر اوست، هر استفاده‌ای از آن می‌کرده. اما چنین نیست، ما باید گاهی از تک تک اعضای بدنمان تشکر کنیم، از همه عالم باید بابت هر چه به ما داده‌اند و تلاش می‌کنند تا ما را در مسیر ننگه دارند تشکر کنیم، باید بدانیم آنها در انتخاب مسیر سیدن به هدف، در تسخیر انتخاب‌های ما خواهند بود و نه وجود یا عدم وجودشان، زیرا همه اینها در عالم سلام بر حسب توان انجام وظیفه‌مان به ما داده شده‌اند و پس از انجام وظیفه ما را ترک می‌کنند، مانند جسمی که پس از مرگ در زمین خواهد ماند و انسان است که به ادامه مسیرش می‌پردازد. دست شما از

---

<sup>۱۶</sup>قرآن کریم سوره یس آیه ۶۵

هزاران جز تشکیل شده است و خود یک مخلوق مجرد است که جداگانه به حسابش رسیدگی می شود. سوالی که مطرح است این است که اعمال انسان چگونه است؟ اگر کمی با کامپیوتر آشنا باشید می دانید که هر وسیله الکترونیکی که عمل خاصی را انجام می دهد دارای قطعه ای با نام حافظه فقط خواندنی<sup>۱۷</sup> است که سازنده دستگاه، برنامه ای از قبل تعیین شده ای را در آن قرار می دهد. مثلا اینکه تلویزیون خانه شما با دکمه پاور روشن شود یا نه، بخاطر وجود همین قطعه در سیستم است تا دستور انتخاب شده را (که فشرده شدن این دکمه برق به لامپ تصویر برسد و صفحه روشن شود) را اجرا می کند. حال قطعه دیگری وجود دارد به نام حافظه جانبی که وظیفه آن ثبت اطلاعات است و می تواند اطلاعات را حتی پس از پاک شدن در محلی به نام پرچم ذخیره کند که حتی در صورت پاک شدن از روی سیستم نیز فردی خبره می تواند به آن دسترسی پیدا کرده و آنرا بازگرداند. قطعه دیگری نیز وجود دارد به نام مرکز اصلی پردازش<sup>۱۸</sup> که وظیفه اش تحلیل مسائل و پردازش آنها برای سایر اجزا است، و اوست که سعی در راه اندازی سیستم و راهبری مابقی اجزا را دارد، نرم افزار در CPU جای می گیرد اما محل مشخصی ندارد، اما با الگوریتم هایش تمام سخت افزارها را اداره می کند، اما اجزای

---

<sup>17</sup> ROM

<sup>18</sup> CPU

سیستم به تنهایی یک جزء کامل و قابل تغییر هستند اما در یک سیستم قابل فهم و قابل استفاده می شوند. به کمک سیستم عامل و خواندن وظایف از روی ROM، وظایف را به دستورات قابل فهمی تبدیل می کند که همه این ها وسیله ای را می سازد به نام سیستم و ما می دانیم که همه این قطعات روی مادر بردی نصب شده اند و جملگی یک سیستم واحد را با ظواهر مختلف می سازند. خیلی جالب است بدانیم که ما چیزهایی را خلق می کنیم که بسیار به خودمان شبیه هستند و ساز و کارشان مثل ماست. داده ها در ما و سیستم هایمان وجود دارد، و در ROM فطری ما نهفته اند تا در صورت لزوم به اجرا در آمده و هدف را دنبال کنند. انسان نیز یک جزء بی جان بوده که در بسیاری از روایات با دمیده شدن روح الهی پا به عرصه وجود گذاشته است. CPU انسان وظیفه این را دارد که سخت افزار بدن را هماهنگ کرده و آن ها را به سوی اهداف خود هدایت کند و مثل یک ابرکامپیوتر از طریق سیستم پیچ ها و دیگر اجزا پیام ها را به اعضای دیگر برساند، آنها نیز وظایفشان را انجام می دهند. بخش حافظه هم وظیفه ثبت تمام اطلاعات را بر عهده دارد. هدف از این نوع مثال ها، فهم بهتر انسان درباره خودش و نوع ساز و کارش است؛ این را گفتم چون ممکن است بعضی ها فکر کنند ما در حال مطرح کردن این فرضیه ایم که انسان نیز نوعی کامپیوتر است، اما اینطور نیست، زیرا این وسیله

از عَدَم بوجود نیامده است و آغازگر حضورش در این زمانه ما بوده ایم و خود ما هم مخلوق است که خالق دارد و هیچ یک نمی تواند هم ردیف با آغازگر خود باشد، و این خلاف حقیقت است. انسان را یافتیم، ساز و کارش را یاد گرفتیم اما از هدف آن آگاهی کاملی نداریم. هدف انسان بسیار شگفت انگیز است؛ خدا را توضیح دادیم که یک موجود نیست و یک وجود بی کران است، این وجود خود به تنهایی لازم الوجود و خالق تمام ممکن الوجودها است. خدا منظم و عادل است و همه چیز را درست در محلی که باید باشد و در مسیر کاری که باید انجام شود قرار می دهد. انسان ساخته شد تا در کنار مخلوقات دیگر خدا، تکه های پازل هستی را کامل کنند. خیلی ها فکر می کنند خدا موجودی است که از سان را به روی زمین فر ستاده تا عبادتش کند، اما مگر خدا موجود است که نیاز به چیزی داشته باشد؟ وقتی خدا را باور کنیم، مثل انسان عاشق، عشق او را قلبا او درک میکنیم و در می یابیم که او هست و باید باشد و عالم به دلیل وجود اوست که پابرجاست. انسان نیز مخلوق همان خدا و بخشی از طبیعتی است که باید باشد؛ برای آمدنش هم زمانی معین وجود داشت است و برای رفتنش نیز قطعاً زمانی مقرر شده است. ما باید به همه چیز به شکل یک مجموعه منسجم نگاه کنیم، زیرا تمام هستی یک مجموعه بزرگ است که از میلیاردها جزء کوچکتر تشکیل شده است و همه آنها مخلوق

وجودی به نام خدا هستند. انسان داستان و پیشینه جالبی دارد؛ مخلوقی مرحله به مرحله است و برای درک مرحله امروزش سعی در شناخت جلوه هایی از خدا دارد تا توشه سفرش را کامل تر کند. ما انسان ها در ابتدای خلقت مورد آزمایش قرار گرفتیم؛ این آزمایش بیانگر همه چیز بود، بیانگر این بود که اگر همه این موجودات هدفمند ساخته شده اند. هدف خلقت انسان بخاطر تکمیل فریضه "انتخاب" بوده است. در تصویر زیبای خلقت، باید بخشی که مرتبط با انتخاب بود، تکمیل می شد؛ به همین دلیل بشر خلق شد. کاری ندارم که انسان یک روزه به زمین آمده یا عاملش طبیعت و تکامل موجودات بوده است، مهم این است که برای من حداقل یک چیز مشخص است و آن اینکه "انسان هر لحظه در حال انتخاب است". تا این لحظه هنوز هیچ انسانی به این درک نرسیده که هدف از خلقت دیگر اعضای این مجموعه چیست اما یک مسئله کاملاً روشن است: "هر عضو این مجموعه کامل کننده ی مجموعه ای از اعضای دیگر است". اگر انسان تماماً روح باشد باید در بخشی از این کالبد دنیا قرار بگیرد و آن کالبد "جسم" نام دارد، که خود جسم نیز مجموعه ای از مخلوقات است، که هدفش حفظ و کمک به این انسان است. حال این کالبد نیاز به نرم افزاری دارد که مسیرهای طلا و مسیرهای دیگر را نشان دهد. آیا شما نام این نرم افزار را می دانید؟ برای پاسخ به این سوال باید بخش

بعدی را مطالعه کنید. این انسان (روح) کارهای عجیبی از دستش بر می آید؛ می تواند با بخش عظیمی از دیگر اجزای مجموعه همکاری داشته باشد و دلیل حضور او در این عالم نیز تکمیل دیگر مخلوقات است. روح بشر سعی داشته با انتخاب، مسیر حرکت این مجموعه را سهل تر و یا سخت تر بکند که این امر نیز از قدرت خدا خارج نیست. یعنی اگر روزی بشر انتخاب کرد به بدن خود آسیب برساند، اول از همه انتخاب او بوده که مسیر سخت تر را برگزیند و دوم اینکه این مسیر از قبل توسط خدا برایش خلق شده (زیرا خدا کامل است) و این بشر است که انتخاب می کند کدام مسیر را انتخاب و در طول آن مسیر به سمت حذف حرکت کند، جالب تر اینکه می توان نتیجه اتفاقات این مسیر را ثواب یا جزا نامید، زیرا هر عمل شما قاعدتا یک عکس العملی را در پی دارد. بشر هر روز در حال پیشرفت و وسعت دادن به روح است؛ بشر در این مجموعه با هدف انتخاب، کمک می کند تا دیگر مخلوقات نیز از طریق مسیرهای آسان تر به نور برسند و دیگر مخلوقات نیز وظیفه رساندن همین بشر به آن نور را دارند. آتشی که وظیفه سوزاندن دارد، اگر نسوزاند، کار خارق العاده ای انجام نداده، بلکه هدف و وظیفه اش شاید در آن لحظه عدم سوزاندن بوده<sup>۱۹</sup>، پس هر جا تقدیر بر سوزاندن باشد می سوزاند و

<sup>۱۹</sup> اشاره به داستان آتش و ابراهیم نبی، تاریخ طبری، جلد ۱، صفحه ۲۶۵

هرجا دستور نباشد نمی سوزاند (اما نباید منکر قوانین این عالم شد، زیرا اگر شما در این عالم زندگی می کنید ملزم به پیروی از همین قوانین هستید). بشر در زمان خلقت همه چیزهای مورد نیازش را درخواست کرده و همه را یکجا به او تقدیم کرده اند؛ روح همه چیز دارد، زیرا باید در این سفر داشته باشد تا مجموعه اش کامل شود. "انتخاب" مسئله اصلی تفاوت بشر با دیگر مخلوقات عالم است. اینکه کدام حرف را بزند یا نزد، چه کاری را انجام دهد یا ندهد، تصمیم بگیرد بسازد یا تخریب کند، همه نشات گرفته از قانون انتخاب است. گیاهان، حیوانات و دیگر مخلوقات همه کارهایی را انجام می دهند که یک مسیر بیشتر ندارد و آن حرکت در مسیر نور حقیقت است، حال اینکه ما توانایی انتخاب چندین مسیر را داریم که زیبایی این خلقت را دو چندان می کند. بشر با تمام امکانات پا به عرصه وجود می گذارد و این انتخاب است که او را در این مجموعه متمایز کرده. از سان خود باید به هدف برسد و دیگر مخلوقات خلق شدند تا مسیر را برای او هموار کنند و با او همراه شوند، به نوعی وجود او علت ایجاد دیگر موجودات و دیگر موجودات نیز معلول وجود او هستند. اینکه چرا من مسیرها را می بینیم و بعد انتخاب می کنم علت و معلولی دارد. تمام داستان خدا برپایه همین انتخاب ها شکل گرفته است؛ در این مسیر عده ای انتخاب کرده اند تا چشم بشر را به روی حقیقت بپوشاند و عده ای دیگر سعی در بازکردن چشم انسان ها دارند.

مسئله مهم، رسیدگی و پرورش روح است؛ زیرا که هرچه این روح را آزادتر کنیم، انتخاب‌های درست‌تری خواهیم داشت و هرچه انتخاب‌های درست‌تری داشته باشیم در این مجموعه موثرتر خواهیم بود. مجموعه و اعضای خلقت مانند چرخ دنده‌های یک ساعت به هم متصل بوده و جملگی علت و معلول یکدیگرند. عمل هرکس باعث ایجاد یک بازخورد در کل اعضای مجموعه است. اگر بخواهیم انسان خوبی باشیم، حتما باید به مجموعه کالبد بدن، حیوانات، گیاهان، هوا، زمین و... به خوبی برخورد کنیم و به آنها رسیدگی کنیم، انتخاب‌های بهتر باعث می‌شود تا کل مجموعه انتخاب‌های بهتری داشته باشند و بهتر عمل کنند. اینکه تصور کنید یک نفر می‌تواند با اعمالش مجموعه را از مسیرش منحرف کند و به مقصد نرساند، یک تصور اشتباه است، چراکه تمام اعمال و نتیجه آن اعمال از قبل پیش‌نویس شده است و برای همه آنها یک راه حل وجود دارد، زیرا خدا عادل مطلق است و پاداش و جزای کوچکترین اعمال را محاسبه می‌کند؛ که اگر اینطور نبود در پی هر شب سیاهی صبح سپیدی وجود نداشت و بعد از هیچ زمستانی بهاری در کار نبود. این نتیجه همان نظم زیبا و خارق‌العاده است که خبر از مخلوقی همه‌چیز تمام را به ما می‌دهد تا که کمک او مسیرهای درست‌تری را انتخاب کنیم.



## بخش سوم : شیطان

در فصل های قبل درباره بُعد های دیگر صحبت کردیم و گفتیم که جهان در یک لحظه آغاز شده و در همان لحظه آغازین، پایان یافته است. ما در هر لحظه در ابعاد دیگر عالم در حال زندگی هستیم اما با وظایفی دیگر و به شکلی دیگر؛ کل هستی یک مجموعه با اعضای بسیار زیاد است که با نظمی خاص و هدفی مشخص در حال انجام وظیفه است. انتخاب، وظیفه بشر در این مجموعه عالم، نور افکنی و رسیدن به خدا است، بشر در بین موجودات عالم همچون فانوس دریایی، مخلوقات را به سوی ساحلی حقیقت هدایت می کند و بخاطر همین مسئله است که به او " خلیفه الله " می گویند<sup>۱</sup>. اگر اینگونه فکر کنیم، دیگر نباید عملی یا شخصی را در مقابل خدا تصور کنیم، که اگر اینطور بود، نشان دهنده ضعف و ناتوانی خالقی قادر و توانا می بود. شیطان نیز یکی از اعضای این مجموعه است که او نیز دارای وظیفه ای خاص است و مخلوق خداست؛ او دارای ویژگی ها و ابزارهایی است تا بتواند نور خدا را (به گونه متفاوت) نمایان کند. حال که او یک مخلوق است باید چیهستی هدفش مشخص

---

<sup>۱</sup> قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۰

شود. اگر بخواهیم درباره ابعاد مادی شیطان صحبت کنیم قادر به درک آن نیستیم؛ زیرا ما بجز قوانین عالم ماده، ابعاد عوالم دیگر را نمی‌شناسیم. خدا خودش عالم را خلق کرده، خودش قدرت انتخاب داده، و حالا خودش نتیجه کاری که انتخاب می‌کنیم را می‌دهد در صورتی که از نتیجه هر چیز آگاه است. شیطان همان مخلوقی است که برای کمک به بشر خلق شده و ما نام او را به اختصار "فرشته انتخاب" می‌گذاریم.<sup>۱</sup> او ست که بعضی مسیرها را به بشر نشان می‌دهد و این ما هستیم که انتخاب می‌کنیم. همه شما شنیده اید که بخاطر یک سیب به زمین فرستاده شده اید! اما چه کسی پیشنهاد سیب را داد و چه کسی انتخاب کرد که بخورد یا نه؟ شیطان نیز یکی از مخلوقات خدا بوده و با هدفی خاص خلق شده است و وظیفه اش مانند تمام موجودات این عالم دارای ویژگی‌هایی منحصر به فردی است. شیطان مسیرهای آسان و سخت را به شما نشان می‌دهد و در مواجهه با هر اتفاقی به شما یاد آور می‌شود که "ای انسان، در بطن تو موهبتی قرار داده شده است به نام **قدرت انتخاب**"؛ پس این شما هستید که میان خوب و خوبتر<sup>۲</sup> (یا مسیر

<sup>۱</sup> البته برای درک بهتر از کلمه فرشته استفاده شده و در اصل او نیز یکی از اعضای

مجموعه خدا و یکی از چرخ دنده‌های کمکی بشر است

<sup>۲</sup>واژه خوب و خوب تر بخاطر این مسئله است که حقیقت یکی است اما مسیر رسیدن به حقیقت می‌تواند مسیری سخت باشد یا آسان، مسیر خوب، مسیرهای سخت برای رسیدن به خدا و مسیرهای خوبتر، مسیرهای آسانتری برای درک حقیقت است.

های سخت و آسان) مسیر مورد انتخاب خود را بر می‌گزینید. اینکه شما با دیدن یک فرد نیازمند دلتان می‌لرزد و انتخاب می‌کنید که به او کمک کنید یا نه، نشان دهنده قرار گرفتن شیطان در مسیر شماست، این بدان معناست که شیطان بر سر راه شما حاضر شده تا به شما دو مسیر بزرگ شده را پیشنهاد دهد و این شما هستید که یکی را انتخاب می‌کنید. زمانی که بدون فکر مطمئن هستید که مسیر درست کدام است، آن زمان است که می‌توان نتیجه گرفت، حقیقت را درک کرده‌اید و مسیر صحیح را قلباً انتخاب کرده‌اید. شیطان نه کسی را مجبور به انجام کاری می‌کند و نه از انجام آن عمل شخص را باز می‌دارد؛ بلکه فقط مسیرها را (به شکل دلبرانه‌ای) نشان می‌دهد اما انتخاب را به شما می‌سپارد. اگر شما در فیلم‌ها دیده‌اید که شیطان زندگی شما را به آتش می‌کشد، یا دلیل بیماری مخلوقات این عالم است، یا اینکه موجودی را قربانی می‌کند، همه داستان‌هایی برای فروش بیشتر گیشه هستند. تنها قادر مطلق خداست و اوست که آگاه از نتیجه هر عملی است. اگر قرار است عذابی به کسی وارد شود، یا حتی عضوی از بدن کسی جدا شود قطعاً حکمت و رازی در پس پرده آن اتفاق وجود دارد؛ شاید دلیل نقص یک عضو این باشد که بقیه اعضا به تعادل برسند و این تعادل بر شما پوشیده است. من در روزگاری زندگی می‌کنم که

ویروسی به نام کرونا<sup>۱</sup> عالم گیر شده و عده ای آن را چینی و عده ای آمریکایی می خوانند؛ اما آیا واقعا فرقی هم می کند که به دست کدام مخلوق خلق شده باشد؟ چه کسی می تواند ادعا کند که بشر ناتوان بتواند زندگی مخلوقات دیگری را دست خوش تغییر کند؟ این بیماری هم یکی از مخلوقات خداست، او هدف و وظیفه ای خاص دارد و آن وظیفه "یادآوری" است. یادآوری نعمت‌ها و مخلوقاتی است که در این دنیا همراه ما بوده اند و ما نسبت به آن‌ها بی توجه بودیم. بیماری بلا نیست؛ مرگ بلا نیست؛ بهشت و جهنم نیز نتیجه همین انتخاب‌های ماست، که هر لحظه و با هر انتخاب بر ما نازل می شود. اینکه شما بدانید و بتوانید مسیرهای درست تری را انتخاب کنید، خودش بهشت شما را آشکار می کند، و انتخابی بجز این، جهنمی را برای وجدان شما به ارمغان خواهد آورد. کالبد جسم شما یک امانت از طرف خالق است و آن هدیه هم ابدی نیست و مانند همه چیز در این عالم، فنا پذیر است، در اصل هیچ چیز در این عالم ابدی نیست و این یکی از قوانین عالم است. باید به این اینکه از مولانا خوب فکر کنیم که می گوید: "دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ، ای هیچ برای هیچ بر هیچ مپیچ". انسان باید بفهمد که با قابلیت‌هایش جزوی از یک چرخه بزرگ

---

<sup>1</sup> Covid-19

است و هر عمل او بر روی کل مجموعه اثر می‌گذارد. شیطان و هر یک از دیگر مخلوقات را نشانه‌ای از وجود خدا بدانند و کمک کند تا دیگران نیز با این دید به دنیا نگاه کنند. آنان که هدف و مسیر را یافته و سعی در زیباتر کردن روح ابدی خود دارند و به دیگر مخلوقات عشق می‌ورزند؛ کمک می‌کنند تا چرخه زندگی به بهترین شکل کار کند، آنها همان انسان‌های کاملی هستند که در تاریکی جهل بشر را با چراغ‌هایی که حقیقت را روشن می‌کنند، مخلوقات را به سوی حقیقت الهی راهنمایی می‌کنند.

## بخش چهارم : مرگ

تعریف مرگ شاید در ادیان مختلف متفاوت باشد اما در اصل نگاه همه آنها به این موضوع مشترک است. اعتقاد به دنیای پس از مرگ، جزا و پاداش، برزخ و قیامت در تمام ادیان وجود داشته؛ حتی در برخی موارد تعاریف مشابهی نیز دارند.

کالبد ظاهری انسان، مجموعه ای از مخلوقات دیگر است، بقای این مجموعه به اعضای دیگر مجموعه وابسته است، آنها برای بقا نیاز به خوراک دارند و آن خوراک هم مخلوقی دیگر است که خود، مجموعه ای از مخلوقات دیگر است! این چرخه به مانند دایره هایی تو در تو است، مثل ماهی بزرگی که ماهی های کوچکتر را می بلعد، مخلوقات هم این چنین از یکدیگر تغذیه می کنند. دنیا بسیار ساز و کار جالبی دارد؛ اگر خوب به مواد تشکیل دهنده خوراکی ها نگاه کنید، می بینید که هر ماده خوراکی که وارد بدن می شود، اعضای بدن شروع به تجزیه و استفاده مجدد از آن می کنند. چرخه ی تولید، هضم و دفع تا بی نهایت می تواند ادامه داشته باشد؛ زیرا هیچ چیز در این عالم از بین نمی رود بلکه از حالتی به حالت دیگر تبدیل می شود؛ درست مثل مرگ.

ما در اصل در یک چرخه بی پایان اما هدفمند هستیم، این چرخه هیچ گاه از حرکت باز نمی‌ایستد و همه آنها از یک سرچشمه نشات می‌گیرند و مجدداً به همان جا باز می‌گردند؛ که نام سرچشمه اصلی خداست. زیبایی این چرخه همین است که ما را از بند مالکیت و وابستگی رها می‌کند. همین لقمه‌ای که در دهان می‌گذارید قطعه‌ای از کل هستی است و باز هم به همین هستی باز می‌گردد؛ جسم شما هم از همین قوانین پیروی می‌کند، تنها چیزی که برای شماست و تا ابد برای شما باقی خواهد ماند، انسانیت شماست.

اگر شما گشنه می‌شوید، در حقیقت به ندای بدن خود گوش می‌کنید که دارد برای در آغوش کشیدن مخلوقات دیگر بی‌قراری می‌کند. مثلاً وقتی سیبی می‌خورید در حقیقت شما دارید تمام اندیشه‌های کشاورزی را می‌بلعید و سیب بعدی که از دانه سیب شما می‌روید، تمام افکار شما را انتقال می‌دهد (روزی حلال یعنی درک همین مطلب). آزاد و رها باشید تا جایگاه خودتان را در مجموعه پیدا کنید، آزادی مهم‌ترین اندیشه بشر است که به کمک آن به‌گزینه‌ش صحیح‌م‌سیرهای در ست می‌انجامد. هر آنچه را که امروز دارید، حاصل تجزیه گذشتگان بدانید. ما در این عالم جایگاهی بسیار ویژه داریم و به دلیل خصوصیات مادی مخلوقات دیگر مجبور به حضور در کالبدی مادی هستیم. اگر روح شما که همان حقیقت انسانی شماست را از دیگر مخلوقات

مجرد بدانیم و آنرا بیشتر بشناسیم، متوجه خیلی از مسائل خواهیم شد.

هر شخص در هر لحظه می‌تواند مرگ را تجربه کند، زیرا زمانی که خود را مجرد بداند دیگر کالبد مادی برایش معنایی ندارد و آن را مانند لباسی که به امانت گرفته در این عالم می‌گذارد و می‌رود. روح بدون شکل یا کالبد مادی است (مثل فکر)؛ روح مخلوقی است که می‌تواند در شکل‌ها و قالب‌های گوناگونی ظاهر شود و در بین جهان‌های مختلف در رفت و آمد باشد. کل جهان ما دارای روحی یکتاست و این روح در تمام عالم مادی ما و در هر مخلوقی متجلی شده است.

دوست داشتن طبیعت و احترام به آن می‌تواند روح طبیعت (یعنی روح تک تک مخلوقات در کالبد نباتات و حیوانات و جمادات) را نوازش کند و این

مهربانی بازخوردی زیبایی هم خواهد داشت. هرچه به این عالم بدهی همان را به تو باز پس می‌فرستد. ما همیشه میان دین و علم (البته انسان دانش دارد نه علم زیرا علم فقط از آن خالق است و علم منشأ تمام دانش هاست

و ما فقط قادر به استفاده از بخشی از دانش‌ها هستیم) در تضاد هستیم، اما نمی

دانیم که هر دو در باطن یکی هستند. در نگاه ما، ظاهرها متفاوت هستند و دلیل آن هم این است که انسان‌ها بتوانند با انواع فکرها مسیرهای متفاوت را دیده و از میان آنها یکی را انتخاب کنند و به مقصد غایی برسند؛ بعضی‌ها با دیدگاه کنجکاوانه و علمی و بعضی دیگر با نگاهی پذیرا و دینی.



علم، روح را به اسم "انرژی" می شناسد و آنرا اینطور تشریح می کند: " انرژی نه به وجود می آید و نه از بین می رود، بلکه از حالتی به حالت دیگر تبدیل می شود"<sup>۱</sup>. هرچه در عالم وجود دارد\_چه در حال سکون و چه در حال حرکت\_ به نوعی با انواع انرژی در ارتباط است. این توضیح مختصر بیانگر خیلی از مطالب است و باعث بوجود آمدن علوم و فناوری های بسیاری در جهان شده است. این انرژی برای هست شدن ماست و منشا این انرژی منبعی تمام نشدنی از تمام انرژی ها است، که ما به آن خدا می گوییم. ما در هر لحظه در حال تبادل انرژی هستیم و این انرژی بر اساس قوانین نیوتون دارای عکس العملی (به همان اندازه و در مسیر عکس) است، مثلا اگر به دنیا عشق بدهی، توقع پس گرفتن همان مقدار عشق هم داری (اما خدای رحمان همیشه مثل مادری مهربان گزینه های بهتری را هم با سود بیشتر به ما پیشنهاد می کند).

با این وجود، انرژی ها نیز دارای انواع مختلفی هستند؛ یکی از این انواع، انرژی های مثبت و دیگری انرژی های منفی است، انرژی نیز به مانند دیگر مخلوقات وظیفه و هدفی دارد. اگر شما با روح طبیعت خوب رفتار کنید او پاسخ شما را به خوبی می دهد؛ زیرا تمام مخلوقات دارای شعور هستند. اگر امروز مواجه شده ایم با میوه های بی طعم، اگر زمین های کشاورزی مان

---

<sup>۱</sup> برگرفته قانون پایستگی انرژی

دیگر بارور نیستند، اگر خشکسالی در تمام زمین حکم فرمایی می کند و اگر بلایای طبیعی خیلی زیاد شده است، مقصرش قطعاً خود ما هستیم و دلیلش انتخاب های ما بوده است؛ دلیل این همه مشکل، ایجاد یک بی نظمی و آشفتگی در قوانین منظم عالم است.

مخلوقات عالم هر یک بجز وظایف اصلی، دارای یک وظیفه فرعی نیز هستند؛ و آن همگام شدن با انسان ها است، نزدیک ترین مثال برای این جمله همان است که عالم مسخر انسان ها است.<sup>۱</sup>

یکی از جالب ترین اتفاقاتی که پس از مرگ اتفاق می افتد، رها شدن انرژی ای است که در کالبد انسانی یا دیگر موجودات وجود داشته است، این انرژی می تواند بزرگ یا کوچک باشد. مرگ دارای ابعاد مختلفی است که می تواند یکبار و یا حتی چندین بار رخ دهد؛ پوست شما به عنوان یکی از مخلوقات، در زمان معینی می میرد و پوست جدید متولد می شود؛ درست مثل سلول های دیگر بدنتان.

همگی ای اتفاقات نمایشی عظیم از قدرت یک هوش برتر و وجود یک زندگی در پس زندگی دیگر است. بسته به وظیفه ای که مخلوقات دارند، تولد و مرگ هر مخلوق نیز متفاوت است.

زمانی که شما از کالبد خود جدا می شوید و طعم مرگ را می چشید، در حقیقت در بعد دیگری ظاهر می شوید و پرده ها کنار رفته و روح شما بینایی واقعی را به دست می آورد، از آن به بعد می توانید روح هستی را درک لمس کرده و با آن ارتباط برقرار کنید.

به یاد دارم فیلم های زیادی به این موضوع پرداخته اند و یکی از آنها فیلم معروف آواتار<sup>۱</sup> است، آواتار روح را از کالبدی با ابعاد مشخص به بعدی دیگر می فرستد که در این فیلم برای فهم ما آنها را تشبیه به موجوداتی فرا زمینی کرده اند. آنها مستی‌قما به ارواح هر مخلوقی متصل می شدند و آنها را مسخر<sup>۲</sup> خود می کردند. این اتفاق می تواند هر لحظه که بخواهید برای شما بیفتد؛ کافیست انسان بودن خود را دریابید، و این درست معنای حقیقی مرگ است و محصول مرگ، برداشته شدن محدودیت های کالبد زمینی است؛ کالبدی که در بند نیروها و انرژی هایی است که حقایق معنوی را نمایش نمی دهند.

اگر پای صحبت افرادی که تازه از مرگ برگشته اند بنشینید، همگی توصیفی مشابه درباره یک دالان که به نور می رسد را دارند، یعنی از سیاهی به سوی نور حرکت کرده اند. زیباترین جلوه ای که آنها می توانند برای دیگران تعریف کنند نیز همان

<sup>۱</sup> فیلم آواتار، اثر جیمز کامرون، محصول سال ۲۰۰۹

<sup>۲</sup> قرآن کریم سوره ۴۵ آیه های ۱۲ و ۱۳ و سوره ۲۲ آیه ۶۵ و سوره ۳۱ آیه ۲۰

نور است. این اولین باری نیست که ما چنین نوری را دیده ایم؛ اولین دالان نور در زمان تولد ما درست در جلوی دیدگانمان نمایان شده است. اگر کودکان قادر به سخن گفتن می‌بودند، احتمالاً همان تعریفی افراد از مرگ برگشته را درباره نور می‌داشتند.

کودک زمانی که متولد می‌شود همه چیز برایش نا آشناست، او در آب بوده اما حالا در خشکی است، او در تاریکی بوده اما حالا غرق در نور است و همه چیز برایش حس جدیدی دارد (اما او در این دنیا حضور داشته \_ در رحم مادر\_ اما نمی‌تواند تصویری داشته باشد، یعنی او همان طور که در عالم بیرونی مادر حضور داشته بلکه همزمان در عالم درونی مادر نیز حضور داشته، درست مثل همین امروز ما که هم در رحم این عالم حضور داریم و هم در عوالمی دیگر) و این خیلی

جالب است! کسانی که از مرگ برگشته اند نیز همین تصویر را دارند: "محلی جدید و نا آشنا، حس و حالی که قبلاً نداشته اند، احساس آزادی و سبکی و... " خوب همه این‌ها باید در ذهن ما باشد. ما در هر مرحله از سفر تکامل مان شگفت زده می‌شویم؛ این می‌تواند دلیلی بر وجود چندین دنیا باشد که در داخل یکدیگر قرار دارند و با واحد زمان\_ مکانی از هم تفکیک می‌شوند! زمانی که منبع انرژی شما (روح)، از محل خدمت خود (بدن) جدا می‌شود، ۲۱ گرم از وزن کلی شما کم می‌شود، پس آیا می‌توان این نتیجه را گرفت که انسان واقعی فقط همان ۲۱ گرم است؟

جسم، آن اتاق کاری است که انسان برای ماندن در این مکان\_زمان (که ما به عنوان طول عمر نامگذاری کردیم) به ما اجاره داده شده است.

دنیای ما در عین سادگی بسیار پیچیده نیز هست. تمام خلقت، دنیایی در دنیای دیگر است؛ یا بهتر بگوییم معنا در معناست، در حقیقت عالم چیزی جز معنا نیست. اگر شما رنگ سبز را سبز می‌بینید، شاید دلیلش این است که مغز شما جوری برنامه ریزی شده که به این رنگ بگوید سبز.

اکثر کسانی که از مرگ برگشته اند تصاویری از گذشته، حال و آینده خود می‌گویند و تایید می‌کنند که همه آنها در یک لحظه و بدون تفکر هر کجا و هر زمان که می‌خواستند بوده اند، این همان "کن فیکن" خومان است که یعنی در یک لحظه اراده می‌کنید و همان لحظه پدید می‌آید؛ این خود نکته دیگری است که نشان می‌دهد ما از خالقیم و به خالق باز می‌گردیم و اوست که مالک زمان\_مکان است.

پس از مرگ، ما با آن ۲۱ گرم انرژی معلق در ابدیت، نشخوار تمام دیده‌ها و تصوراتمان را انجام می‌دهیم. در ابدیت ما بدون توجه به قوانین محدود کننده‌ای که خودمان برای خودمان گذاشته ایم به تکامل خود ادامه می‌دهیم.

مرگ یعنی خروج از رحم مادری به نام دنیا، اگر کودکان سخن می‌گفتند، چیزهای جالبی در باره دنیای رحم مادر برای ما

داشتند و این ما بودیم که متعجب می شدیم از اینکه چطور در گذشته، عمری را در آن فضای کوچک و نمناک زندگی می کردیم؛ قطعاً کسی که می‌میرد نیز همین تصور را درباره آدمیان دارد. چقدر کوچک هستیم و ناتوان! این همه فناوری، این همه ماشین آلات و کارخانه، همه این‌ها ذره‌ای ناچیز اند که در جهان دیگر هیچ تعریف و مفهومی نخواهند داشت و ما را پس از مرگ بندناف مان را از همه اینها می‌برند، درست مثل کودکی که حاضر نیست به رحم بازگردد، شما نیز پس از مرگ حاضر به بازگشت به دنیای امروزتان نخواهید بود.

با این همه، اگر به فردی بگویید که هم‌انکون شما از یک انسان دیگر در درون خود محافظت می‌کنید، ممکن است به سلامت عقل شما شک کنند؛ اما هنگامی که توضیح دهید اسپر و تخمکی که در بدن تولید می‌شود، اگر در زمان و محل مناسبی باشد، می‌شود انسانی بشود که فردا روز سفر به کرات دیگر را آسان تر می‌کند و یا شاید شکسپیری دیگر شود! پس می‌توان اینطور نتیجه گرفت که ما در حال حاضر نیز اسپرمی در دنیا هستیم، که با مرگ به یک عالم دیگر (تخمکی) وارد می‌شویم و حاصل ما می‌شود موجودی در بعدی دیگر. جالب است که ما در هر دنیا مقداری از دنیای قبل را با خود می‌بریم (مثل ژن هایمان). مثلاً تاکنون به این فکر کرده‌اید که چه چیز را از دنیای قبل آورده‌اید و چه چیز را می‌خواهید به دنیای بعدی ببرید؟

هیچ انسانی با جسد نمی‌میرد؛ زیرا جسد برای شما نیست که بخواهید با خود ببرید، کالبد شما متشکل از میلیاردها مخلوق دیگر است که از گوهر انسان محافظت می‌کنند. کالبد بدن در مسیر رشد در این عالم، تمام تلاشش را خواهد کرد و وظیفه اش همین است؛ ما نیز باید مراقب این امانت گرانبها باشیم. انسان مانند فضانوردان که برای حضور در خارج از جو زمین، نیاز به لباس خاصی دارد تا از خود در برابر شرایط جدید محافظت کند، جسم ما لباسی است تا مراقب آن ۲۱ گرم باشد؛ در دنیاهای قبلی و بعدی نیز مخلوقات دیگری مراقب ما بوده اند.

مرگ یک تولد است، تولدی که خواه ناخواه برای همه رخ می‌دهد. خداوند رحمان و رحیم است و هیچگاه نمی‌خواهد منتظر بنشیند تا مخلوقش لحظه مرگ را با داس و چکش تجربه کند؛ بیشتر از مرگ برگشته‌ها شهادت می‌دهند که وقتی روحشان از جسم خارج می‌شود، اصلاً احساس ناراحتی نمی‌کنند، بلکه بعد از آن غوطه‌ور در شادی و شمع، رهایی از تمام دردها و احساس‌ها را دارند. با این همه می‌توان امیدوار بود که مرگ شیرین‌تر از آس است و دریچه‌ای است برای ورود به عالم معنا.

شما پس از مرگ، جهان دیگری را درک و لمس می‌کنید، زیرا دیگر فیلتر جسمانی شما برداشته می‌شود؛ جسم مثل یک اتاقک

است که هرچه زمان می‌گذرد، به دلیل فرسودگی، مستهلک می‌شود. سوراخهایی در آن بوجود می‌آید که نورهای حقیقت می‌توانند از روزنه‌های آن عبور کنند. برای ملموس‌تر شدن این مفاهیم از شما می‌خواهم کمی دقیقتر به اطراف نگاه کنید. ببینید که افراد هرچه مسن‌تر می‌شوند، اعتقاداتشان قوت بیشتری می‌گیرد و فهمشان از خدا (مثل سیمان) محکم و قوی‌تر می‌شود. کودکی، به مانند ساختمانی در حال ساخت است، نور بدون کوچکترین دخالتی به آئینه روح می‌رسد و در دل و جان می‌نشیند، بخاطر همین مسئله است که کودکان را "معصوم" می‌نامیم. مرگ نیز مثل کودکی شما، دیوارهای اطرافتان را تخریب می‌کند و حقیقت و نور آشکارا به روح می‌رسد و این راز مرگ است.



## بخش پنجم: خواب

خواب اتفاقی است که هرروزه برای بشر و دیگر حیوانات رخ می دهد، اما کمتر کسی درباره حقیقت این اتفاق مهم خبر دارد. خواب را بسیاری از اندیشمندان به عنوان یکی از مهمترین نیاز های بشری دانسته اند. پژوهشگران دینی آن را نمونه ای از پرواز روح می دانند، اما حقیقت ماجرا مسئله دیگری است. اسکن مغز در زمان خواب نشان دهنده یک نکته بسیار مهم است و آن این است که مغز، در زمان خواب هم در حال فعالیت است. برای درک خواب ابتدا باید کارکرد مغز را بشناسید.

مغز محلی جهت جمع آوری، پردازش و طبقه بندی اطلاعاتی است که در طول زندگیمان، اطلاعات به صورت داده به آن تزریق می شود. مغز همچون ماشین توابع عمل می کند؛ داده ها را در قالب انواع حواس وارد کرده، پس از پردازش به اطلاعات قابل فهم تبدیل می کند. جالب است بدانید که حیوانات و گیاهان نیز مثل ما خواب می بینند؛ این یعنی در ساعاتی مشخص فعالیت های فیزیکی خود را کند کرده و در بخشی دیگر جریان داده ها را سریعتر می کنند.

انسان (خارج از کالبد فیزیکی) مخلوقی مجرد است و ابعاد معنوی و روحانی آن بیشتر از ابعاد فیزیکی و مادی اش اهمیت دارد.

انسان با برقراری ارتباط با جهان، اطلاعاتی را کسب می‌کند. اگر خواب را به مانند مرگِ کوتاه مدت در نظر بگیریم، می‌توان گفت که با بستن چشم سر در زمان خواب، چشم (بینش) های دیگری برای ما باز می‌شود. خواب یک مکانیزم برای استراحت دادن به بدن است و بر روی برخی ارگان‌ها تاثیری ندارد. این موضوع زمانی آشکار شد که در بررسی فردی که در کما بوده و پس از بهوش آمدن درباره اتفاقات زمان بی‌هوشی سوال می‌پرسند، او پس از بهوش آمدن شروع به صحبت درباره حرف‌هایی می‌شود که در زمان کما در اطرافش زده شده و او شنیده بوده؛ حتی درباره برخی اتفاقات که او هرگز ندیده است نیز می‌تواند صحبت کند.

ما با تک‌تک سلول‌هایمان امکان شنیدن و دیدن داریم. مثلاً می‌توانیم با دست بشنویم و با گوش حرف بزنییم اما سیناپس ما امکان انتقال این داده‌ها را از طریق این اندام به مغز ندارد (یعنی ما تا کنون درک نکرده‌ایم که چرا این امکان وجود ندارد)

درک کردن، فراتر از دیدن و شنیدن است. هلن کلر<sup>۱</sup> زیبایی رنگِ سرخِ گل رز را به تصویر کشیده، یا آبی دریا و صدای مرغابی را چنان وصف کرده که انگار در برابر آنها ایستاده است؛ در صورتی که او نه مثل من و شما می‌دیده نه توان شنیدن

<sup>۱</sup>نویسنده نابیئا ناشنوا آمریکایی ۱۸۸۰-۱۹۶۸

داشته. او برای این کارها به چشم و گوش نیاز نداشته، بلکه از چشم دل این معانی را درک کرده است.

با این همه خیلی دور از ذهن نیست که حواس ما در زمان لازم دریاچه هایی را برای دریافت باز بگذارند، تا ندیده ها را ببینیم و ناشنیده ها را بشنویم و پذیرای چیزهایی باشیم که نیاز به ابعاد مادی ندارند، مثل مادری که حس درد کودک خود را از فاصله های دور هم حس می کند. این مسئله باب میل محققان دینی است؛ اما بگذارید محققان علمی را نیز دست خالی از این کتاب بدرقه نکنیم. مغز در طول روز داده های بسیاری را جذب می کند. خواب کمک می کند تا مغز توانایی طبقه بندی اطلاعات را به شیوه ای حیرت آور داشته باشد.

برخی از شما در زمان نصب یک نرم افزار بر روی کامپیوتر شخصیتان، دیده اید که در زمان انتظار برای نصب، موسیقی خاصی یا تصویری دلنشینی، روی صفحه نمایش راینه تان برای شما نمایش داده می شود؛ دلیل این کار جلوگیری از هدر رفتن حوصله در طول مدت زمان انتظار است. مغز نیز مشابه چنین مکانیزمی دارد و آنرا با نام "خواب"، برای طبقه بندی اطلاعات پردازش شده مغز، انجام می دهد. مغز به طرز هنرمندانه ای اتفاقات روز، حرف های نزده، فکرها، احساسات و شنیده ها و مکان های دیده شده تان را به قابل فهم ترین شکل ممکن به نمایش می گذارد.

نمونه های دیگری از این کارکرد مغز شامل فال قهوه، تما شای ابر های آسمان و یا خوانش صحیح یک متن با غلط های املایی نهفته است، مغز با دیدن این مشکلات سعی می کند تا آنها را به هنرمندانه ترین شکل ممکن، به مفاهیمی قابل درک و با معنا تبدیل کند. اگر می خواهید خواب را تفسیر کنید، باید بلافاصله پس از بیدار شدن، خواب خود را بیاد آورده و آنرا یادداشت کنید؛ سپس نکات اصلی خواب را سرند کرده و بعد مثل پازلی بهم ریخته، به تمام اتفاقات روز گذشته تان <sup>(که همان تکه های پازل شما هستند)</sup> خوب دقت کنید، در آخر یافته ها را کنار هم بگذارید و بعد متوجه خواهید شد که ساز و کار مغز برای طبقه بندی اطلاعات در زمان خواب، یک حقیقت جالب بوده است.

ما می دانیم که بدن برای خواب ماده ای به نام ملاتونین ترشح می کند، با بسته شدن چشمانتان شما تصویری تاریک را می بینید؛ از سوی دیگر می دانیم که در زمان خواب مغز از کار نمی افتد، پس چشم شما تصویری از محیط اطراف دریافت نمی کند، اما شما فقط آن را به شکل پرده ای سیاه رنگ درک می کنید؛ نه اینکه واقعا چیزی ببینید. حال، مغز برای اینکه زحماتش هدر نرود باید کاری کند. به یاد داشته باشید که او به سختی شما را خوابانده است؛ پس باید بخش های دیگر را که هنوز ورودی هایشان باز است را سرگرم کند <sup>(اگر کمی با تصاویر هولوگرافیک آشنا باشید، می دانید که نمایش یک تصویر سه بعدی در فضایی دو بعدی کار سختی</sup>

نیست) این تصویر در ذهن شما ثبت شده و چشم باید آنرا ببیند و گوش بشنود تا عمل خواب کامل شود. مثلا اگر روز قبل فکر کرده باشید که شیرینی دوست دارید، مغز ممکن است در زمان خواب به شما پیشنهاد نمایش فیلمی را بدهد که در آن با پرش از هواپیما، طعم شیرینی در دهانتان حس شود. در اصل شما به خود شیرینی فکر کرده اید اما مغز این تصاویر را که دم دستی بودند و مدت زمانی از ثبت و نقاشی اش در مغز می گذشته را در سطل مغز می ریزد. آنها همان تصاویر و صداهایی هستند که در زمان خواب دیده و شنیده اید. این مکانیزم جای بحث بسیاری دارد. مثلا اینکه چرا بعضی خوابها اتفاق می افتد؟ یا اینکه چگونه محلی را که قبلا هیچگاه ندیده اید، در خواب با جزئیات کامل می بینید؟ یا چگونه برخی از پیش گوییها و الهامات در خواب به شما تلقین می شود؟

اینکه چرا برخی خوابها اتفاقی می افتد، دلیلش این است که شما در طول روز در حال دیدن آن اتفاق بوده اید و بدان موضوع فکر کرده اید. از طرفی بخشی از مغز مثل یک ROM کامپیوتری (که از قبل برنامه ریزی شده) تمام اطلاعات مورد نیاز شما در آن قرار داده شده است. این بسته به انتخاب شماست که چقدر از آنها استفاده کنید. این اطلاعات نیاز به فضا برای آزاد سازی دارند. مغز در زمان خواب این فضا را ایجاد می کند. پس دور از ذهن نیست که شما فردا روزی، زمانی که کار خاصی را انجام

می‌دهید از نتیجه آن آگاه باشید! و با آگاهی در ناخودآگاهتان شروع به ساخت نتیجه کنید.

## کلام آخر

انسان و جهان در ارتباطی تنگاتنگ، درون یک مجموعه واحد، در حال تلاش برای رسیدن به نور هستند. در اصل، آنها از خود به درون خود می‌روند؛ و این تنها دلیل برای آفرینش است. اینکه چرا متولد شدیم سوالی اشتباه است؛ زیرا باید در این چرخه جای می‌گرفتیم و یک اتفاق لازم الوجود است. بسیار زیباست اگر بپذیریم که ما باید می بودیم؛ پس حالا که هستیم وظیفه مان را به درستی بشناسیم و آنرا انجام دهیم.

از طرفی اگر فکر کنیم فقط ما انسان‌ها هستیم که عقل داریم و در این جهان یکتاییم نیز اشتباه است. زیرا همه عضوی از یک مجموعه ایم و آن مجموعه نهایت همه چیز است. پس نقصانی وجود ندارد؛ دلیل اختلاف ما وظیفه های ماست.

انسان های کامل همه یک جریان هستند. اتاق تاریکی را تصور کنید که یک لوله با روزنه هایی در آن قرار داده شده است. یک طرف آن منبع نوری قرار دارد که نور از آن تابانده می‌شود و از سوی دیگرش خارج می‌شود. می توان تجسم کرد که اتاق نمادی از جهان ماست و نور هایی که از روزنه ها خارج می‌شوند و بخشی از اتاق را روشن می کنند، انسان های کامل اند؛ و انتهای نور که همه اتاق را روشن می کند و حقیقت را آشکار می کند، بقیت الله اعظم (ارواحنا فدا) است.

بسیار زیباست که بدانیم هر کدام از ما به سان یک چرخنده در این ساعت بزرگ هستیم که هدفمان نمایش زمان است. پس باید بدانیم که هر که می‌میرد، بدان معناست که زمان تعویض چرخنده فرا رسیده است. تولد نیز نماد جابجایی چرخنده کهنه و قدیمی با چرخنده جدید است. هر کس در زندگی ما آمد (یا متولد شد)، وظیفه ای دارد. به شما کمکی خواهد کرد و چیزی به شما اضافه خواهد کرد. هر کس رفت (یا از دنیای شما رفت)، به شما چیزی یاد داده و فرصت پیشرفت را برای شما ایجاد کرده است. حضور هیچ انسانی در دنیای شما بی دلیل نیست و آمده است تا چیزی به شما بدهد؛ یا آمده چیزی از شما بگیرد. هر طور که نگاه کنیم، شما برنده اید!

روغن کاری این چرخ دنده‌ها به معنای محبت و برپایی عدالت است، که باعث بهتر کار کردن کل سیستم و چرخ دنده‌ها می‌شود. نمادی از ساعتی است که زمان را درست نشان می‌دهد و این یعنی جامعه در مسیر درست خود است. اما اگر زمانی چرخ دنده ای هرز گردید، یا اصطحکاک زیادی ایجاد کرد، باید بدانید که یا جای او در زندگیتان اشتباه است، یا جای شما آنجا نیست. پس آنچه که باید یاد بگیرید این است که محل درست خود را پیدا کنید.

دنیای مادی که ما می‌شناسیم متشکل از مخلوقات مختلفی است که همه آنها با چشم سر قابل رویت نیستند. تعدادی از



آنها فقط با چشم دل دیده می شوند. تلاش کنید همه چیز و همه کس را با چشم دل ببینید، تا دیگر فکر نکنید این لباس ظاهری که ما به عنوان درخت و حیوان و زن و مرد به تن کرده ایم حقیقت دارد. بلکه این ها فقط لباس هایی هستند تا بتوانیم این دنیا را قابل پذیرش کنیم. درست مثل فضا نوردی که برای پیاده روی بر روی ماه نیاز به لباس فضانوردی دارد، وگرنه از بین خواهد رفت. این لباس ها نیز و سیله ای هستند تا ما این مرحله را به خوبی پشت سر بگذاریم.

دنیای ما یک مرحله است از هزاران مرحله ای که به صورت موازی یکدیگر، در حال پیشروی هستند. پس به دنبال دلیل بودن نباشید؛ دنبال دلیل "شدن" باشید. شاید این سوال را بپرسید که چرا من از سان شدم و آن دیگری سنگ! این تنها یکی از برهان های خلقت است. خالق همه آنها به خودی خود عامل هر دلیل و پاسخ هر سوال خواهد بود. خداست که بیانگر مسیر واقعی حقیقت است؛ زیرا حقیقت همیشه ثابت است و مسیرهاست که تفاوت را ایجاد می کنند.

اگر شما تشنه باشید به شما آب می دهند. پس دلیل اینکه امروز اینجا هستید، این است که خود خواسته اید. خود شما هم این لباسی نیست که به تن کرده اید \_ منظور از لباس رنگ پوست، مو، قد، وزن، صدا، و هر چیزی که فانی باشد و منظور از انسان روح واقعی اوست \_ پس تلاش کنید روحتان را سیراب کنید.

در آخر اینکه امروز بشر با بیماری همه گیری دست و پنجه نرم میکند که آنرا کووید-۱۹ می خوانند. این بیماری اولین بار نیست که برای آگاهی مردم مثل یک بلایی همه گیر نازل شده است. بیماری وظیفه ای دارد و در زمان مناسب در محلی مناسب وارد زندگی هرکس می شود؛ و تلنگری می شود برای آنهایی که آگاه هستند، اما می خواهند آگاه تر شوند. تلنگری است برای آنهایی که هنوز آگاه نشده اند.

کرونا را شاید بلا بنامیم، اما همه چیز در این عالم نعمت است. پس کرونا مثل هر بلایی فقط یک وظیفه دارد؛ آنهم جمع کردن فکری که این عالم ابدی است و برای همیشه مسخر ماست. خیلی ساده است؛ به یک چشم برهم زدن هزاران هزار بشر از بین خواهند رفت. همیشه که نباید منتظر شهاب سنگ و شکافته شدن دریا باشیم. این کرونا به خودی خود معجزه قرن ما است، برای اینکه ارزش یک لحظه دیدار را بیشتر درک کنیم و از حاشیه ها دست بکشیم.

شاید بگوییم فلان کشور یا فلان شخص آغازگر این بیماری است. لیکن اگر کتاب را خوب مطالعه کرده باشید، می دانید که هر نعمتی باید به وسیله مخلوقی که موظف شده، به دست دیگر مخلوقات برسد. پس به دنبال اسم شخص خاصی نباشید، زیرا آن اسم خاص نیز علمش را از جایی گرفته که همه چیز از آن اوست.

امیدوارم که از خواندن این کتاب لذت برده باشید. برایتان آرزوی شادی و سلامتی دارم، تا بیش از پیش جهان مادی را رها کنید. تا بتوانید به سمت حقیقت پرواز کنید. من هم مخلوقی مانند همه شما هستم و در تلاشم تا وظیفه ام را دریابم و بتوانم به دیگر مخلوقات کمک کنم. امیدوارم شما هم در مسیر تلاش برای کمک به دیگر مخلوقات، هر روز و هر شب خوب فکر کنید و آماده روز جبران باشید. روی که همه جهانها یکدیگر را در آغوش گرفته و جهانی جدید متولد شود.

## منابع

- قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۸۶
- قرآن کریم، سوره الاعراف آیه ۵۴
- قرآن کریم، سوره بقره آیه ۱۱۷
- قرآن کریم سوره ۴۵ آیه های ۱۲ و ۱۳ و سوره ۲۲ آیه ۶۵ و سوره ۳۱ آیه ۲۰
- غزلیات حافظ : غزل شماره ۳۱۷
- فیلم ماتریکس به نویسندگی و کارگردانی واچوفسکی‌ها در سال ۱۹۹۹
- سایت خبرگزاری دانشجویان ایران "ایسنا"، دسته بندی علم و فناوری جهان، بتاريخ ۱۳۹۶/۱/۱ ساعت ۱۱،۵۱ با کد ۹۶۰۱۰۱۰۰۰۹۱
- برگرفته از تلاش های علمی دونکان مک دوگال ۱۹۰۷
- کتاب کلمات مکنونه نوشته آیت الله فیض (ره) صفحه ۳
- قرآن کریم سوره بقره آیه ۱۵۶
- قرآن کریم سوره یس آیه ۶۵
- قرآن کریم، سوره الاعراف آیه ۵۴
- قرآن کریم، سوره بقره آیه ۱۱۷